

ادامه از صفحه اول

مفهوم مهم بعدی، مفهوم فضای بین‌الذهانی (intersubjectivity) و در نهایت مساله زیست جهان (Life-World) اینها مفاهیم اصلی پدیدارشناسی هستند. پدیدارشناسی در دع‌وای بین پوزیتیویسم‌ها و ایده‌الیست‌ها شکل گرفت؛ ایده‌الیست‌ها می‌گفتند جهان خارج مستقل از ذهن نیست در حالی که پوزیتیویسم‌ها به یک جهان خارج از ذهن اعتقاد داشتند. پدیدارشناسی برای فیصله این دع‌وای می‌گوید ما هر حکمی درباره جهان خارج را به حالت تعلیق در می‌آوریم؛ نه می‌گوییم جهان خارج مستقل از ذهن ما است؛ نه جهان خارج در ذهن ما شکل می‌گیرد. با تعلیق کردن این حکم اجازه می‌دهیم این پدیده در ذهن و آگاهی ما پدیدار شود بنابراین احکامی درباره وجود مثلا اینکه وجود مستقل از ذهن ماست یا وابسته به ذهن ماست را تعلیق می‌کنیم.

پس به‌طور خلاصه درباره یک پدیده ما اول همه احکام را تعلیق می‌کنیم، پدیده را می‌بریم در ذهن خودمان و به آن ذات می‌بخشیم، بعد از آن وارد فضای بین‌الذهانی می‌کنیم که این آگاهی را با آگاهی دیگران به اشتراک بگذاریم. اگر دیگران این فهم مشترک را با ما داشتند آن موقع این را ما به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم. در واقع در این نوع نگاه برای شناخت واقعیت رجوعی به خود جهان خارج نداریم. ■ یک سوال مقدم‌تر این است که ما تحلیل‌های بسیاری درباره پدیده پاشایی دیدیم که هر کس فهمش از این واقعیت متفاوت و گاه متناقض بوده. **خبا! این چگونه تحلیل می‌شود؟**

این نشان از ۲ چیز دارد؛ اول آنکه ما تکثر تحلیلی داریم و دوم آنکه هیچ کدام از این تحلیل‌ها در فضای بین‌الذهانی جامعه ایران نتوانست فهم مشترکی برای افراد ایجاد کند؛ به‌عبارتی مورد قبول جامعه قرار نگرفت. اینها به ما می‌گوید خود جامعه هم دارد شرایط «کشر» و تجربه می‌کند و این باعث می‌شود تحلیل‌های متفاوتی ببینیم و هیچ کدام از این تحلیل‌ها هم صورت غالب در جامعه پیدا نکند. اگر این تکثر را به عنوان مفروض جامعه بپذیریم پدیده پاشایی اینگونه تحلیل می‌شود که درسته خروجی مشترکی از افراد جامعه شاهد بودیم اما لزوماً معنایش این نیست که نقطه عزیمت‌هایی که اینها پیدا کردند برای وارد شدن به این پدیده یکی باشد. شما در مراسم تشییع مرحوم پاشایی، گرهمایی بزرگ و عمومی از این پدیده دیدید اما نقطه شروع و انگیزه برای حضور در آن گروه‌های یک دست و واحد نیست بنابراین این تحلیل‌های متنوع می‌توانند هر کدام انگیزه‌ها و دلایل گروه‌هایی از این جمع مجتمع شده را بازتاب دهند. خطا از

اینجا شروع می‌شود که شما به دنبال تحلیل واحد از همه انگیزه در پدیده پاشایی باشید یعنی در یک جامعه متکثر به‌دنبال این باشید که دلایل حضور همه را بکشد ببینید. ■ **با توجه به آن نظام فکری که شما بیان کردید باید ببینیم آنچه در آگاهی ذهنی شما از این پدیده به‌وجود آمده چیست؟ البته با توجه آنچه گفتید احتمال دارد تحلیل خود شما در فضای بین‌الذهانی به سرنواشت همین تحلیل‌های حاضر دچار شود.**

بله نکته اول این است که پاشایی در این پدیده موضوعیت ذاتی ندارد بلکه یک ارزش نمادین و سمبلیک دارد و چون عناصر پرقدرتی در این پدیده جمع شده و از تبدیل کرده به یک ظرفیت برای بروز آن واقعیت اجتماعی در ایران و این واقعیت اجتماعی را رقم می‌زند. به موسیقی پاشایی دقت کنید، به شعرهایی که می‌خواند، به سن و سالی که دارد، بیماری‌ای که با آن دست و پنجه نرم می‌کند و بد طولانی‌ای که در فضای عمومی با او همراه شده و در ظاهرش هم بروز دارد و در نهایت مرگ در جوانی؛ من می‌خواهم به این پدیدارها یک ذاتی ببخشم که آن ذات، «عاطفه» است. مرحوم پاشایی سمبل و نماد پرقدرتی از عاطفه است و از منظر عاطفه است که جامعه را فرا می‌خواند. در تقویت این مساله باید این نکته را بگویم که اگر چیزی بخواهد ارزش نمادین در جامعه پیدا کند، باید در دسترس جامعه باشد چون ممکن است خیلی از افراد دیگر هم شرایط آقای پاشایی را داشته باشند ولی چون در دسترس اجتماعی نبودند نمی‌توانند این مساله را نمایندگی کنند اما آقای پاشایی به‌دلیل آلبوم‌های پرروشی که داشته و حضور در برنامه‌های تلویزیونی که معروف‌ترنش ماه عسلی است که یکی از برمخاطب‌ترین برنامه‌های ماه رمضان است؛ پس به شکل نماد در دسترس جامعه بوده است.

■ **خبا، مردم حجازی و فریدت در جامعه داشت و فوت کرد، چرا برای او این اتفاق نیفتاد؟**

ناصر حجازی ظرفیت‌های نماد شدن عاطفی را نداشت. ببینیدا یک وقت یک کسانی مثل پهلوان تختی، آیتالله پروچری، آیت‌الله یبهق فوت می‌کنند که واکنش‌های جمعی بزرگ، مستقیم به شخصیت آنها بازمی‌گردد اما اینجا آقای پاشایی مابه‌ما هو موسیقی موضوعیت ندارد بلکه ملودی او، جوانی او، سُرطناش، دورانی که با همین سُرطان موسیقی خوانده و کم‌کم چهره‌اش تغییر کرده اینها باعث شد عنصر عاطفه در او چوخی نمادین پیدا کند.

■ **با این تفاسیر به نظر شما جامعه در چه شرایطی است که از طریق عاطفه فراخوان می‌شود که یک کنش جمعی را رقم بزند؟ چرا عاطفه اقتدر با اهمیت شده که چنین نمادی پیدا می‌کند و این کنش جمعی را رقم می‌زند؟**

برای اینکه این مساله بهتر بشود،

خوب است ۲ پدیده ماقبل و مابعد پدیده پاشایی هم بررسی شود. قبل از این تشییع جنازه دهه اول محرم است و بعد از آن راهپیمایی اربعین؛ در یک مقطع زمانی نزدیک به هم، تحلیلی که می‌کنیم باید برای آنها هم قابل توجیه باشد. اگر پاشایی ۱۵–۱۰ سال قبل فوت می‌کرد این اتفاق نیفتاد، شاید ۱۰–۱۵ سال بعد هم فوت می‌کرد اتفاقی نمی‌افتاد. جامعه ایران در ۲ دهه گذشته فرآیند مدرنیزاسیون را به شکل پرشتاب طی کرده یعنی در واقع سیمای اجتماعی جامعه ما در حال تغییر است. برای مثال یک ویژگی جامعه مدرن، مصرف است؛ اقتدر در جامعه مصرف بالا رفته که مردم آوری ضایعات از سطل‌های زباله که شغل شدن است در حالی که این مساله ۱۵–۱۰ سال پیش به این شکل نبود. طبقه متوسط در جامعه ما بزرگ شده است. شهرنشینی گسترش پیدا کرده و از جمعیت روستایی کم شده است. شهرها به کلانشهر تبدیل شده‌اند که میلیون‌ها انسان به‌طور فشرده در کنار هم زندگی می‌کنند. معماری شهرها و خانه‌ها صورت‌بندی دیگری پیدا کرده است. زندگی آپارتمانی، صورت غالب سکونت شده است. نهادهای مدرن مثل دانشگاه مانند بیچکه همه فضای اجتماعی ما را پر کرده است. آموزش و پرورش با هیچ تلاش‌هایی که برای استحاله آن از فضای مدرن شده است، خروجی طبیعی آن یک انسان مدرن‌نست (به معنای تفکر مدرن) است. مهادهای کودک رو به

**پدیدارشناسی پدیده پاشایی در گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر پرویز امینی**

# شورش عاطفه بر مدرنیته



نشان می‌دهد مردم دارند پناه می‌برند به نهاد سنت؛ اینکه ۸۰ کیلومتر پناهدروی می‌کنند به خاطر اینکه فارغ شوند از چارچوب‌های زندگی مدرن.

■ **خبا، شما از یک طرف می‌گویید که جامعه مدرن ما را به این بلا مبتلا کرده که فایده‌گرا، محاسبه‌گر و فردگرا می‌شویم از سوی دیگر همین حماسه اربعین را داریم؛ این دو چطور با هم جمع می‌شوند؟**

ببینیدا وقتی فشار مدرنیته زیاد می‌شود، از این طرف مقاومت سنت هم بالا می‌رود. بروز مدرنیته وقتی زیاد می‌شود، بروز سنت هم زیاد می‌شود. اینجا یک تفاوتی با غرب دارد. غرب به‌طور کامل در مدرنیته غرق شده اما حالا فرض کنیم فرد عاطفی باشد و به محض دیدن فرد کهنسال یا فردی که ایستادن برایش مشکل است، بخواهد جایش را به او بدهد و در نتیجه خودش هر روز باید دو تا سه ساعت ایستاده باشد. چند روز می‌تواند این مساله را ادامه بدهد؟ اینکه امروز در مقدس ۸ اتوبوس می‌بینیم غالباً افراد جای خود را به افراد کهنسال نمی‌دهند. **دال بر بی‌عاطفگی یا بی‌اخلاقی آنها نیست بلکه این الزام زندگی مدرن است که آنچنان شهرها توسعه یافته‌اند که برای طی طریق روزانه مجبوری ساعت‌ها ایستاده بمانی و خبا، این وضعیتی نیست که بتوان ادامه داد و بعد به‌طور طبیعی حساسیت‌ها کم می‌شود** و وضعیتی مثل امروز پدیدار می‌شود اما در کانتکست جامعه مدرن دیگر با عاطفه این مساله را نمی‌سنجی بلکه با عقل می‌سنجی!

عقل می‌گوید این حق من است که بنشینم. من نمی‌توانم هر روز ۲ ساعت بایستم و کس دیگر روی صندلی بنشیند. در همین رابطه فریود یک جمله شنیدنی دارد که می‌گوید غرب متکامل‌ترین ابزارها برای نامکمل‌ترین هدف‌هاست. یعنی مترو و اتوبوس یک وسیله پیشرفته است اما اساسا شهرها چرا باید این میزان گسترش داشته باشند که مجبور باشم روزی ۲ تا ۳ ساعت برای رفت‌وآمد به‌طور ایستاده در راه باشم؟!

■ **به نظر انستاده محدودیت سریال برده‌نشین در مواجهه با این زندگی مدرن چه بود؟**
سریالی که اینقدر موفق بود در جذب مخاطب محدودیتش این بود که همه داستان را در جهان سنت نگه می‌داشت. بازار، حوزه، مزرعه و… که نمادهای سنت است. این سریال نوستالژی سنت است و این اصلا برای من که هر روز قرار است ۳ ساعت در مترو باشم، مساله نمی‌شود. مثال عرض می‌کنم؛ در فیلم همه مردم پذیرفته‌اند که باید یک حاج‌آقایی باشد که ما از او تقلید کنیم اما در زندگی مدرن اسناد تقلید زیر سوال است؛ وقتی همه رجوع به خود می‌کنند و خود را اصل می‌دانند تقلید کردن خودش یک چالش محسوب می‌شود. در مدرنیته فرد می‌گوید اصلا چرا من باید به کسی بیرون خودم رجوع کنم. بخشی از روابط اجتماعی در جامعه سنتی به‌واسطه تفکر به مرگ و بساطت زندگی بعد از مرگ خیلی از کارها را انجام نمی‌دهد. خیلی از کارها را انجام می‌دهی، رحم و مروت و جوانمردی و انماپه‌ام از این دست است اما وقتی «این جهانی» می‌نگری دیگر معادلات تو هم عقلگرا و فایده‌گرا می‌شود.

چالش از آنجا پیدا می‌شود که برخی خصوصیات مثل عاطفه اگر؛رستانسبال انسان‌هاست و ما نمی‌توانیم آن را انتخاب کنیم که داشته باشیم یا کنار بگذاریم. بنابراین همواره از خود مقاومت‌هایی در برابر زندگی مدرن نشان می‌دهیم. یکی دیگر از نمودهای عینی این مقاومت و واکنش به تجربه زندگی مدرن مسافرت‌های گسترده است. وقتی ۳–۲ روز تعطیلی پشت سر هم دارید سریع در ماشین می‌نشینید و به مناطق حاشیه خالی می‌شوید. این پدیده برای ۱۰ یا ۱۵ سال قبل نبود. فشار زندگی مدرن باعث می‌شود به خارج از چارچوب زندگی مدرن پناه ببرید. تعطیلات آخر هفته در غرب چرا تا این حد مهم است؟ چون زندگی مدرن با ویژگی ذاتی انسان تناقض دارد. عاطفه برای انسان یک امر وجودی است، قسمتی از وجود است. مثل لباس یا ماشین نیست که آن را عوض کنی؛ می‌توانی سر کوبش کنی ولی نمی‌توانی کنارش بگذاری.

■ **آیا شما محرم با اربعین را هم در همین قالب تعریف می‌کنید؟ محرم اسمال گسترده‌رد بود. آدم‌ها تلاش می‌کردن برای فرار از زندگی مدرن خودشان را به محرم وصل کنند. چون محرم از نمادهای سنت است و ویژگی مهم اربعین چیست؟ ویژگی مهم اربعین پیاده‌روی است یعنی شما از قید خیلی از تعلقات زندگی دنیوی جدا می‌شوید**

چالش از آنجا پیدا می‌شود که برخی خصوصیات مثل عاطفه اگر؛رستانسبال انسان‌هاست و ما نمی‌توانیم آن را انتخاب کنیم که داشته باشیم یا کنار بگذاریم. بنابراین همواره از خود مقاومت‌هایی در برابر زندگی مدرن نشان می‌دهیم. یکی دیگر از نمودهای عینی این مقاومت و واکنش به تجربه زندگی مدرن مسافرت‌های گسترده است. وقتی ۳–۲ روز تعطیلی پشت سر هم دارید سریع در ماشین می‌نشینید و به مناطق حاشیه خالی می‌شوید. این پدیده برای ۱۰ یا ۱۵ سال قبل نبود. فشار زندگی مدرن باعث می‌شود به خارج از چارچوب زندگی مدرن پناه ببرید. تعطیلات آخر هفته در غرب چرا تا این حد مهم است؟ چون زندگی مدرن با ویژگی ذاتی انسان تناقض دارد. عاطفه برای انسان یک امر وجودی است، قسمتی از وجود است. مثل لباس یا ماشین نیست که آن را عوض کنی؛ می‌توانی سر کوبش کنی ولی نمی‌توانی کنارش بگذار.

■ **آیا شما محرم با اربعین را هم در همین قالب تعریف می‌کنید؟ محرم اسمال گسترده‌رد بود. آدم‌ها تلاش می‌کردن برای فرار از زندگی مدرن خودشان را به محرم وصل کنند. چون محرم از نمادهای سنت است و ویژگی مهم اربعین چیست؟ ویژگی مهم اربعین پیاده‌روی است یعنی شما از قید خیلی از تعلقات زندگی دنیوی جدا می‌شوید**
تباطلات چهره به چهره آنجا عنینت بیشتری دارد، ارتباط از طریق فضای مجازی دست‌کم شکل غالب ارتباط نیست. انسان‌هایی که پیاده‌روی اربعین را رفته‌اند این حرف من را می‌فهمند که روشن‌اش خیلی از تعلقات دنیای مدرن مقطوع می‌شود. اربعین به ماهو اربعین موضوعیت دارد اما اسمال شما یک ظهور تازه‌ای را در آن دیدید. اربعین اسمال یک پدیده شد، یک چیزی که رسانه‌گریزی نداشت از آنکه آن رایبان کند.

حضور در این اربعین یک معنای متفاوتی داشت با بقیه ایام؛ این

دکارتی، عقل کاتنی و انسان با عقل تعریف می‌شود نه با عاطفه؛ الان در روابط اجتماعی مشاهده کنید جامعه نسبت به گذشته سردتر است مخصوصا جاهایی که مدرنیزاسیون پر قدرت اجرا شده؛ روابط اجتماعی افت کرده، صلح کم شده است. در روایات آمده اگر همسایات گرسنه باشد و تو سیر بخوابی مسلمان نیستی، حالا در جامعه امروز مشاهده کنیدی می‌بینید فرد اصلا همسایه‌اش را نمی‌شناسد تا بفهمد که گرسنه است یا نه!

مدرنیته چیزی که از ما می‌گیرد عاطفه است. مثال یک جزیی و ملموس می‌زنم. فرض کنید فردی در شهر تهران لازم باشد هر روز با وسیله نقلیه عمومی مثل اتوبوس و مترو مسافت منزل تا محل کار یا دانشگاه و… را طی کند. تقریبا بین یک تا ۵/۱ ساعت طول می‌کشد که با محاسبه زمان برگشت، روزانه ۳–۲ ساعت می‌شود. حالا فرض کنیم فرد عاطفی باشد و به محض دیدن فرد کهنسال یا فردی که ایستادن برایش مشکل است، بخواهد جایش را به او بدهد و در نتیجه خودش هر روز باید دو تا سه ساعت ایستاده باشد. چند روز می‌تواند این مساله را ادامه بدهد؟ اینکه امروز در مقدس ۸ اتوبوس می‌بینیم غالباً افراد جای خود را به افراد کهنسال نمی‌دهند. **دال بر بی‌عاطفگی یا بی‌اخلاقی آنها نیست بلکه این الزام زندگی مدرن است که آنچنان شهرها توسعه یافته‌اند که برای طی طریق روزانه مجبوری ساعت‌ها ایستاده بمانی و خبا، این وضعیتی نیست که بتوان ادامه داد و بعد به‌طور طبیعی حساسیت‌ها کم می‌شود** و وضعیتی مثل امروز پدیدار می‌شود اما در کانتکست جامعه مدرن دیگر با عاطفه این مساله را نمی‌سنجی بلکه با عقل می‌سنجی!

عقل می‌گوید این حق من است که بنشینم. من نمی‌توانم هر روز

بگویم من هستم.

■ **خبا، چرا این سریع فراموش می‌شود؟**

ببینیدا این واکنش موضعی و مقطعی است. در یک لحظه که همه شرایط اجتماعی مهیا شده بروز پیدا می‌کند و وقتی افراد از فردا دوباره مجبورند در زندگی مدرن و الزامات این زندگی رفتار کنند پس دوباره فایده‌گرا می‌شوند، فرد محور و محاسبه‌گر می‌شوند و عاطفه دوباره سر کوب می‌شود.

■ **خبا تفاوت ما با آن فرد در کشور غربی چیست که او این نظم زندگی مدرن را کاملا بپذیرفته اما من در هر زمانی که شرایط اجتماعی‌اش مهیا شود رجوع می‌کنم به نهادهای سنت؟**

در غرب به واسطه اینکه نسل‌های زیادی گذشته، امکان رجوع به سنت برایشان وجود ندارد اما ما هنوز در جامعه‌ای هستیم که نهاد سنت در آن پر قدرت است. همه مظاهری که شما از مذهب می‌بینید در جامعه ما شامل نهادهای سنت می‌شود.

■ **نظر شما درباره این تحلیل‌هایی که از پدیده پاشایی شد چیست؟ مثلا عده‌ای را نصادد مقابله با نظام تعریف کردند؛ یکسری دوران کنش‌های اجتماعی می‌دانندو سیاست‌زدگی جامعه را مطرح می‌کنند، یکسری هم حرکت جامعه را کلا اشتباه می‌دانند که رفتند.**

اینها تحلیل‌های متاخر از پدیده است. لایه اول این مساله «حران عاطفه» است، لایه دوم رساله و بسیج اجتماعی است که ناخودگاه را خودآگاه می‌کند. در لایه سوم فضای اجتماعی روی پاشایی است. همانطور که گفتم این تحلیل‌ها را نمی‌توان کاملا رد کرد اما اینکه به کلیت پدیده پاشایی سرایت بدهیم، جای سوال دارد. لاقلمش این است که بگوییم این تحلیل‌ها دربرگیرنده جمع محدودی از آن جمعیت انبوه است و بخشی از انگیزه‌ها را بازگو می‌کند.

■ **یکسری می‌گویند این واکنش است نسبت به محدودیت‌ها و…**

نه! این‌طور نیست. اصلا پاشایی نمی‌تواند این مساله را نمایندگی کند. او که اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیست، اتفاقا در رسمی‌ترین تریبون جمهوری اسلامی «رساله ملی- و برپیننده‌ترین برنامه‌های ماه رمضان یعنی برنامه ماه عسل هم حضور داشته، اگر بخواهی تحلیل بکنی که ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر هم با ویژگی اپوزیسیونی آمده‌اند، اشکالی ندارد ولی اینکه کلیت این پدیده اینها بودند، غلط است. الان اتفاقاتی دارید که ظرفیت رفتار اپوزیسیون در آن خیلی بیشتر است اما اتفاقی رخ نمی‌دهد. برای مثال قبل از همین اتفاق تشییع جنازه سیمین بهبهانی زمینه خیلی جدی‌تری داشت برای حضور اپوزیسیون، خبا چرا آنجا نمی‌شود؟ مگر معترضان از هر فرصتی برای اعتراض نمی‌خواهند استفاده کنند؟ چرا نکردند؟ پس این مساله نیست!

■ **برخی می‌گویند هر لحظه امکان بروز چنین پدیده‌های هست…**
بله! چون دالما جامعه در کش و قوس فضای سنت و تجربه زندگی مدرن است اما باید دقت کنیم که این نیاز به وجود یک شرایط اجتماعی خاص برای بروز دارد و به محض فوران هم فروکش می‌کند؛ کما اینکه چهلم مرحوم پاشایی با تشییع جنازه‌اش متفاوت است. این را باید بدانید که بعد از آن نقطه قطعه دوباره باید وارد زندگی روزمره مدرن بشوید، دوباره آپارتمان، دوباره مترو و…

■ **به نظر شما چه باورهای اشتکالی بر تحلیل آقای دکتر ابانوار دارد است که نتوانسته این فهم**

مشترک را در جامعه ایجاد کند؟

پاشایی حامل یک ارزش نمادین است و چون عناصر پرقدرتی در این پدیده جمع شده و از تبدیل کرده به یک ظرفیتی برای بروز آن واقعیت اجتماعی در ایران اما تحلیل جناب آقای ابانوری این است که مردم در پدیده پاشایی به موسیقی به ماهو موسیقی‌اش توجه کردند و این واقعیت اجتماعی را رقم زدند و این خود موسیقی بوده کرده این گردهمایی را شکل دادند در حالی که خود موسیقی او هم بر یک واقعیتی دلالت می‌کرده است. آنچه آقای ابانوری می‌گوید موقی دلالت دارد که ما در فضای بین‌الذهانی موسیقیدان‌ها طرح کند بعد ببینیم اینجا چه پاسخی می‌دهد، او موسیقی را اصل قرار داده و چون از منظر او این موسیقی مبتذل است پس افرادی هم که برای این موسیقی این واقعیت اجتماعی را رقم زدند مبتذل هستند در حالی که اینجا موسیقی به ماهو موسیقی موضوعیت ندارد.

البته به‌رغم تفاوت نظری که با جناب ابانوری دارم معتقدم حرف ابانوری است. فایده‌دهنده نشد. اینها فهمانده شد. ابانوری جامعه‌شناس‌اش انتقادی است. جامعه‌شناسی انتقادی پیش‌فرض‌هایش متفاوت است با جامعه‌شناسی پوزیتیویستی و اثباتی و تفسیری انتقادی‌ها می‌گویند واقعیت دو لایه است که یک لایه ظاهری دارد که فریبنده است،

یک لایه زیرین دارد که عمیق، تاریخی و ساختاری است بنابراین وقتی پدیده پاشایی می‌شود، ابانوری می‌گوید این جمعیت ظاهر قضیه است نباید فریب بخوری، زیرساخت این پدیده می‌دانید چیست؟ زیرساخت آن سیاست‌زدایی است، یک امر ساختاری پشت آن است. همه می‌گویند ابانوری بی‌ادبی کرده در صورتی که لحن جدا از محتوا نیست، لحن عین صحت‌وحاست، لحن نجابت است.

او می‌گوید من از این پدیده می‌فهمم که جامعه ایران مثلاً نادان است، ترجمه روشن‌تر حرف ابانوری این است که واقعیت ساختاری پشت سر پدیده پاشایی ناآگاهی مردم ایران

است پس می‌شود سر این جامعه کلاه گذاشت. البته مثل منی دقیقا با این حرف مخالفم اما این نافی این نباید باشد که بدانیم او دقیقا چه می‌خواهد بگوید و از چه پایگاه فکری آن را بیان می‌کند. از نظر انتقادی‌ها، دانشی، دانش است که ظرفیت انتقادی دارد و دنبال تغییر وضع موجود است. به‌طور طبیعی نظر ابانوری با کسانی که شعار خود را تفسیر جهان کنه تغییر جریان قرار دادند، متفاوت است. یک تفاوت دیگر این است که انسان احساس مسافت بیشتری نسبت به این فضای ابانوری‌ها دارد تا کسانی که رباکارانه از شعار تفسیر جهان و نه تغییر جهان سخن می‌گویند. در روش شناسی، پوزیتیویسم‌ها می‌گویند ما بدون پیش‌فرض می‌رویم، تفسیری‌ها می‌گویند ما می‌خواهیم بدون پیش‌فرض برویم اما ممکن نیست ولی انتقادی‌ها می‌گویند اتفاقا باید با پیش‌فرض‌ها وارد مطالعه شد بنابراین کسی که در جامعه‌شناسی انتقادی است، مجبور است این‌طور باشد.

■ **آینده چگونه پیش می‌رود در این کنش و واکنش‌های سنت و مدرنیته؟**

هر چه فشار زندگی مدرن افزایش پیدا می‌کند مقاومت سنت هم بیشتر می‌شود و فرد در این فشار دوجانبه قرار می‌گیرد. نهاد سنت وقتی به خودآگاهی برسد خیلی این مقاومت بیشتر ظهور و بروز پیدا می‌کند. در حال حاضر عمده حاملان نهاد سنت به مسائل آگاهی ندارد. جریان سنت هنوز واکنشی است. سنت اگر خودآگاهی داشته باشد اتفاقا بسیار پر قدرت است.

**من می‌گویم پدیده پاشایی «واکنش جمعی به سرکوب عاطفه در زندگی مدرن» بود. در چنین جامعه‌ای که فشار زندگی مدرن افراد را به این رفتارها کشانده و عاطفه تا این حد سرکوب شده وقتی سمبلی مثل پاشایی پیدا می‌شود و موقعیت اجتماعی برای بروز یک واکنش به مدرنیته شکل می‌گیرد ما شاهد پدیده پاشایی خواهیم بود. این نکته را هم دقت کنید که رفتار در پدیده پاشایی یک واکنش است نه کنش یعنی فشار زندگی مدرن به افراد و سرکوب عاطفه، کنشی است که در واکنش نسبت به آن، این عواطف به یکباره فوران می‌کند**

مترو؛ همه دنبال جایی هستند که بروند توی لاک خودشان، مثل همین میله اول در مترو همه می‌خواهند سریع بروند کنار آن که در تنهایی خودشان باشند یا اصطلاحی که اخیرا پشت شیشه مغازه‌ها زده می‌شود، نوشته می‌شود «لطفا آدرس نرسید» یعنی فرد حوصله پاسخ دادن را ندارد. ۲ جمله است که شما زیاد در جامعه می‌شنوید. وقتی یک اتفاقی می‌افتد و تو می‌خواهی کمک کنی به حل مساله، ۲ جمله را زیاد می‌شنوی، «به من چه مربوطه!» و «به تو چه ربطی دارد؟» اینها همان قوی شدن فردیت است. حال آنکه در فضای سنتی تو نسبت به دیگری مسؤولیت داری؛ او نیز نسبت به تو مسؤول است. همسایه خوب در آپارتمان نشینی کنی کسی که مزاحمتی نداشته باشد نه اینکه صلح‌رحم داشته باشد. جامعه قبلی را اگر بخواهی تصور کنی می‌شود سریال «آینه‌ها» که دهه ۶۰ پخش می‌شد این سریال مسائل اجتماعی زمان خودش را دارد بیان می‌کند. کسی می‌خواهد ازدواج کند اما مانده به سلیقه پدر زن بگیرد یا به سلیقه مادر؛ مساله‌اش مساله سنتی است. می‌خواهد ازدواج کند حالا در اختلاف نظر پدر و مادر مانده! الان مسائل اینها نیست، وقتی اخیرا شبکه تماشا این سریال را پخش کرد، نتوانست با جامعه ارتباط بگیرد چرا که مسائل طرح شده در آن برای امروز جامعه ما در شهری مثل تهران منقضی است.

■ **نقش رسانه در شکل‌دهی این واقعیت چگونه است؟ خیلی از تحلیل‌ها این اتفاق پاشایی را نتیجه عمل شبکه‌های اجتماعی می‌دانند.**
رسانه در لایه دوم مساله تعریف می‌شود. ابتدا باید یک واقعیتی وجود داشته باشد بعد از آن رسانه تصویر خود را از آن واقعیت بیان می‌کند. پس رسانه در جایگاه مابعد پدیده باید درازد.

بحران عاطفه وجود داشت؛ یک سمبل و نمادی هم مثل پاشایی پیدا کرد و اینجا بود که شبکه‌های اجتماعی که به صورتی تریبون‌های

غیررسمی و مورداعتماد بیشتری هستند وارد عمل شدند. این شبکه‌ها این عاطفه‌ها را بسیج کردند. این عاطفه در ناخودآگاه جمعی وجود بود که این شبکه‌های اجتماعی و باقی رسانه‌ها باعث شدند این به خودآگاه جامعه ورود پیدا کند. وقتی همه از فضای عاطفی هم با خبر شدند یک فضای بین‌الذهانی شکل می‌گیرد؛ یک فهم مشترک که عاطفه در آن برجسته است و نقطه پیوند جامعه به پدیده پاشایی است.

■ **این بحث لایه‌های دیگری هم می‌تواند داشته باشد؟**

بله! در لایه سوم ایجاد این واکنش جمعی، نوعی «توافق و اجماع» روی پاشایی است. بین رسانه ملی و رسانه‌های خرد اینترنتی و موبایلی، بین مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها و… تعارضی نیست، چرا که همه به نوعی نشانه‌هایی در پدیده پاشایی برای خود می‌یابند. مثلا مدرنیست‌ها موسیقی پاپ و مذهبی‌ها سابقه مداحی‌های وی و یا نشانه‌هایی که از موسیقی پدر پاشایی به جامعه فرستاده می‌شد بنابراین این فضای اجتماعی هم در رقم زدن پدیده پاشایی مهم و موثر بود.

البته در لایه‌های بعدی انگیزه‌های دیگری نیز دیده می‌شود. علاقه‌مندان به موسیقی پاپ بویژه موسیقی مرحوم پاشایی با برای مثال وقتی پدیده رخ داده فرد می‌گوید من می‌خواهم در پدیده حاضر باشم چون در دنیای دیجیتال تعریف «بودن و نبودن» متفاوت است. موجود بودن من با وجود در رسانه تعریف می‌شود. اگر من در واتس‌پ، اینستاگرام و… باشم یعنی وجود ندارم. من می‌آیم در تشییع جنازه عکس سلفی می‌گیرم و می‌گذارم در اینستاگرام و… که